

هُوَ الْعَلِيمُ

شرح حدیث

عَنْوَانِ بَصَرِي

مجلس صد و هشتاد و پنجم

سید محمد حسن طهرانی

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

و صلى الله على سيدنا و نبينا أبي القاسم محمد

و على آله الطيبين الطاهرين و اللعنة على أعدائهم أجمعين الى يوم الدين

در جلسه گذشته به مناسبت ایام عزا و سوگواری اهل بیت علیهم السلام در ماه محرم و صفر، تا حدودی مطالبی که در این زمینه از بزرگان در نظر بود به عرض رفقا و دوستان رسید. ولی شاید قصور از بنده بوده که نسبت به کیفیت اقامه عزا آن طور که باید و شاید حق مطلب ادا نشده بود که سؤالاتی در ذهن بسیاری از دوستان پیدا شده و باید هم همین طور باشد. یعنی انسان باید مسیر خود را با فهم و عقل انتخاب و اختیار کند. مطلبی را که بنده عرض می کنم این مطلب وحی منزل نیست و بر اساس تفکر و بینش خود نسبت به مبانی و معتقدات آنچه که از مسیر و مرام و منهج بزرگان دریافته ام خدمت رفقا و دوستان و همین طور سایر افراد قرار می دهم.

باید مطالب سنجیده شود، روی مطالب باید تأمل شود و تحقیق شود، به صرف اینکه بنده یک مطلبی را عرض می کنم این مسئله مورد پذیرش قرار نگیرد. خود رفقا، خود اشخاص، هر کسی در هر کجای دنیا هست این مسائل را که می شنود باید از روی فهم و تدبّر باشد تا اینکه در این گذر زمان و پرداختن به برنامه بزرگان بتواند قدمی به جلو و مرحله ای را از مراحل طی کند.

حرکت از روی تقلید حرکتی است عصّارانه و مانند آن حیوانی که آن را به دور طاحونه¹ به گردش درمی آورند انسان به دور خود حرکت می کند. البته تقلید از فرد خبیر و بصیر که یا معصوم علیه السلام است و یا متصل به ولایت معصوم علیه السلام، آن هم در حکم تحقیق است نه تقلید و عین صلاح است. یک وقت انسان مریض است و وقتی که مریض می شود دکتر زیاد پیدا می شود، دیگر از طفل ده ساله گرفته تا پیرزن نود و چهار ساله همه دکتر می شوند و هر کسی برای انسان دوايي تجویز می کند. اگر انسان بخواهد به حرف این و آن گوش بدهد این می شود تقلید و این تقلید انسان را به هلاکت می برد، انسان را به نیستی می کشاند. چنانچه این مسئله در میان ما خیلی رایج است و خیلی ها به واسطه این مسئله به هلاکت افتادند. مرض پدیده ای است که اقتضای مسیر خاص خود را می کند. درمان باید بر اساس مسیر تعیین شده و منطقی و عقلانی باشد و این افرادی که می آیند و بدون تحقیق و بدون تعلّم یا مطب باز می کنند یا از این عطّارهایی که به صرف گیاه بودن و ادّعای غیرشیمیایی بودن مواد و امثال ذلک، به خود حق می دهند که طبابت کنند و برای افراد نسخه بپیچند، همه آنها مسئول هستند. طبابت باید بر اساس منطق و سیره عقلانیّه باشد.

در روایت از رسول خدا است که فرمود: کسی که طبابت کند بدون علم علاوه بر کیفر دنیوی و ضمان، عقوبت اخروی را هم باید متحمل شود. هم ضمان دنیوی و هم عقوبت اخروی.¹ این مسیر، مسیر عقلایی است، مسیر منطقی است. رسول خدا هم نمی فرمود مطلب همین بود. مطالبی را که اولیای دین می فرمایند بر اساس منطق و بر اساس فطرت و بر اساس موازین و مبانی فطری است. این طور نیست که به صرف طبابت و تداوی با اعشاب و گیاهان هر کسی به خود اجازه دهد که با جان مردم بازی کند.

وقتی که مرحوم آقا برای تحصیل به نجف مشرف شده بودند، فرزند اول ایشان یک دختری بود به نام فاطمه و خیلی از هوش او هم تعریف می کردند. می گفتند یک چیز عجیبی بود. تقریباً حدود شش ماه در آن هوا و فضای نجف بود، یک شخصی آنجا بود به او می گفتند که دکتری هست و آقایان پیش او می رفتند، درحالی که خیلی سر رشته نداشت و آمده بود و خودش را به این شغل مشغول کرده بود. کسی دیگر هم نبود یا اینکه این طور معروف شده بود. این بچه مریض می شود و پیش این دکتر می برند و این هم دارو می دهد و این فوت می کند. اواخر حیات مرحوم آقا بود در یک قضیه ای که ایشان بر حذر می داشتند افراد را از اینکه به غیرمتخصص مراجعه کنند و می فرمودند باید در این گونه مسائل به بهترین متخصص مراجعه کرد. افرادی که می آمدند یک پیشنهادهایی می کردند و از پیش خودشان تجویزهایی می کردند. ایشان خیلی متأثر می شدند و پرخاش می کردند و می گفتند این کارها چیست که انجام می شود مگر اینها ... یعنی این یک سنتی است در میان ما ایرانی ها، واقعاً یک سنت غلطی است، یک روش غلطی است که در چیزی که سر رشته نداریم دائماً دخالت می کنیم و خیال می کنیم حالا این یک فخر و افتخار است. ایشان می فرمودند من هنوز که سال های سال از آن جریان فرزندانم می گذرد، هنوز آن سوز از دست دادن این فرزند را به خاطر طبابت آن شخص غیرطیب در خود احساس می کنم. این حرف شخصی است که ولی خدا است. ولی چقدر این مسئله گران آمده که این - طور از این مطلب یاد می شود. باید هر چیزی جای خود باشد. یکی هم در مسائل بنایی هر کسی می خواهد بنایی کند هر کسی می آید رأی می دهد: اینجا را این جور کن، آنجایش را آن جور کن. در مسائل مختلفی هست که بدون تخصص ما می آییم و اظهار نظر می کنیم و بدون در نظر گرفتن عواقب، همین طور نظر می دهیم.

راه سلوک این نیست، راه سلوک راه اتقان است، اتقان. یعنی وقتی یک شخصی می آید پیش شما می گوید فرض کنید که من معده ام درد گرفته، دلم درد گرفته یا سرم درد گرفته، فوراً نگو من دلم درد گرفت همچنین دوا می خوردم خوب شدم. اگر شما بگویی کار حرام انجام دادید، حرام. حرام که فقط از دیوار مردم بالا رفتن نیست، این هم حرام است. مگر شما سر رشته دارید؟ که تا یکی گفت دلم درد گرفته، آقا من این دوا را خوردم خوب شدم بیا تو هم بخور دو هفته بخور. شاید هزار مرض اینجا است. از کجا این مسئله مرتبط با

این قضیه می‌شود؟ بله، انسان طبیب متخصصی را دارد می‌تواند معرفی کند، من پیش این رفتم نتیجه گرفتم شما هم برو. خودش نمی‌تواند. اگر این کار را انجام بدهد یک عمل ضد سلوکی انجام داده است. یعنی ضد و برخلاف مسیری که خدای متعال تعیین کرده انجام داده است.

این مراقبه‌ای که بزرگان می‌فرمایند انسان باید مراقبه کند، خیال نکنید فقط مراقبه از دروغ گفتن و سب و فحش دادن، نه! مراقبه در این گونه مسائل، انسان خود را نگه دارد، کف نفس کند، زبان را به هر سخنی نگشاید، هرچه که به فکر او آمد او را بر زبان نیاورد این مراقبه است. یک وقت ممکن است انسان یک همچنین مسئله‌ای را انجام بدهد از ده سال نماز شب خواندن جلوتر برود. خود را نگه دارد. نفس خود را نگه دارد از هرز بودن و بی حساب و کتاب بودن، او را دریاورد، این می‌شود مراقبه. این معنا معنای مراقبه است.

نسبت به مطالبی که خدمت رفقا عرض شد دیدم که بهتر است توضیح بیشتری در این زمینه داده بشود تا اینکه آن مسیر واقعی و سنت حسنه و دستوری که خود بزرگان و اولیای دین و ائمه علیهم السلام به ما داده‌اند آن دستور مشخص شود. لَمْ و عَلَتْ آن به دست بیاید و بدانیم که باید در آن مسیر حرکت کرد و در آن راه رفت تا اینکه انسان به آن نتیجه مطلوب برسد و الاً ممکن است که در مراتب پایین متوقف شود. من نمی‌گویم که افراد گمراه می‌شوند، متوقف می‌شوند در همان مراتب پایین می‌مانند. حرکت ایشان در همان منازل مادون، آن حرکت تثبیت می‌شود و دیگر نمی‌توانند عبور کنند، نفس خود را نمی‌توانند بکشند و به بیرون بیاورند و او را وارد افق‌های دیگری کنند. فقط اینجا که نیست. مسائلی هست، مراتبی هست، درجاتی هست که برای رسیدن به آن درجات، انسان باید به خود حرکت بدهد و تصور نکند که مطلب به همین کیفیت و به همین وضع است.

شکی نیست در اینکه مصائبی که بر اهل بیت وارد شد مخصوصاً در مسئله کربلا از حد تصور اصلاً خارج است. جنایاتی که دشمنان خدا روا داشتند بر آل رسول و آن فجایعی که انجام شد کدام قلبی است که شمه‌ای از این فجایع را بشنود و متأثر نشود.

امروز به یکی از رفقا داشتم می‌گفتم که یک وقت مرحوم آقا در صحبت‌های ایشان شنیدم می‌فرمودند: من مدت‌ها بود که در ذهنم این مسئله عطش سیدالشهدا علیه السلام بود که این چه طور می‌شود انسان به این نقطه و به این نکته برسد که ما در تاریخ داریم که به واسطه شدت عطش، یک ابر و دخانی در جلوی چشمان حضرت نمایان شده بود. - طبعاً اطباء چشم این را بهتر درک می‌کنند احتمالاً به خاطر کمبود آن مایع زجاجیه در قرنیه و اینها یک همچنین مسئله‌ای برای افرادی که دچار عطش بسیار شدیدی شده باشند پیدا می‌شود. - ایشان می‌فرمودند ما این را خوانده بودیم ولی من نمی‌توانستم درک کنم چه طور می‌شود این قضیه برای سیدالشهدا پیدا شود که بین خود و بین سماء یک دخانی را می‌دید، ابری را می‌دید و چشم آن‌طور که باید و شاید نمی‌دید. این چه عطشی بود؟ این چه مسئله‌ای بود؟! تا اینکه می‌فرمودند در یک سفری ما به مکه

رفته بودیم در همان سفر اول، ظاهراً بیمار شده بودند و بعد می‌خواستند با ماشین بروند مکانی و مدتی بود آب نخورده بودند و مصادف شده بودند با بی‌آبی. به وضع بسیار ناگواری افتاده بودند به طوری که ایشان می‌گفتند که رمق از من رفت و دیگر توان بر حرکت نداشتم و اگر نیم ساعت دیرتر به قهوه‌خانه‌ای نمی‌رسیدیم که در آنجا چایی، آبی، چیزی نبود من تلف شده بودم. ایشان می‌فرمودند من در این نیم ساعت که تا برسیم در جلوی چشمم دخان و دود احساس می‌کردم و می‌دیدم. یعنی هر جا چشمم را باز می‌کردم آنجا به یاد این عطش سیدالشهدا علیه السلام افتادم که این قضیه این بوده است. یعنی حضرت از نقطه نظر عطش و کمبود آب، بدن دچار کم آبی شده بود، این حالت پیدا شده بود. این یکی از مسائل بوده، یکی از مطالب و جریان‌هایی بوده که بر حضرت گذشته است.

شهادت امام مجتبی علیه السلام، شهادت رسول خدا صلی الله علیه و آله، شهادت امام رضا علیه السلام یا شهادت امام سجّاد علیه السلام در ماه محرم و صفر، این چند نفر از ائمه، شهادت ایشان در این ماه بوده آن هم با چه وضعیتی و با چه کیفیتی.

در همین مجلس قبلی مخدرات، بنده عرض کردم که واقعاً بعضی از این نویسندگان و گویندگانی که اطلاعی از تاریخ و از مبانی و از انصاف ندارند، یعنی از انصاف هم اطلاعی ندارند، راجع به امام سجّاد علیه السلام چه تعبیراتی دارند: ای کاش او هم در میان شهدای کربلا بود! آخر کسی می‌آید به امام یک همچنین حرفی بزند؟! چرا نباید او در کربلا به شهادت برسد؟! اگر تو تاریخ خوانده بودی می‌فهمیدی که امام سجّاد بلند شد در آن حال مرض افتاد، عمه‌اش را صدا کرد که عصای من را بیاور و شمشیر مرا بیاور و حرکت کرد که برود به طرف گودال قتلگاه و از پدر حمایت کند و نتوانست، یعنی قدم از قدم حضرت برنداشت. همین - طوری ما می‌آییم و می‌بافیم، نسبت به ائمه علیهم السلام می‌بافیم!

کلّ جریاناتی که بر امام حسین علیه السلام گذشت از زخم و تیر و سنگ و شمشیر و اینها یک ساعت یا یک ساعت و نیم بود. حدود دو ساعت آمدن و جنگ کردن و مواجه شدن با شمشیر و با تیر و اینها بیش از یکی دو ساعت نبود. بعد هم جریان به آن کیفیت انجام شد که واقعاً خیلی عجیب است. امام سجّاد روزها هر روز برایش یک کشته شدن بود. شما تصوّر این را بکنید که یک نفر را با آن زنجیرها به این کلفتی، که من در یک موزه‌ای که در یکی از همین کشورها بود که بودم - در عراق یا سوریه یا ... - نظیر آن غل جامعه‌ای را که در آن زمان امام سجّاد علیه السلام را مقید به آن غل کرده بودند در آنجا آویزان کردند، دیدم تحمل یک دقیقه آن را ما نداریم. آن وقت انداختند آهن به این کلفتی دور گردن، زنجیر، دست و پا و همه بسته، به طوری که بر شتر برهنه هم سوار کردند، شتری که در حال حرکت است که با هر قدمی که شتر برمی‌داشت از زیر این آهن‌ها خون می‌آمد، چه زجری امام سجّاد کشید در این مدت؟! چه زجری کشید؟! قضیه امام حسین یکی دو ساعت بود تمام شد. چه زجری کشید؟ این بالاتر بود یا آن؟ برویم امتحان کنیم، امتحان کاری ندارد! امتحان کنیم

ببینیم که خوش می‌گذرد یا چه‌طوری است قضیه؟! مسئله چه‌طوری است؟ آن‌وقت حضرت با این وضع بیاید در کوفه، در مجلس آن لعین، بعد ببرند حضرت را در شام، در آن خرابه که می‌فرماید شب از سرما، روز از گرما ...

واقعاً عجیب است آن داستان منهال¹ وقتی که می‌گوید آمدم دیدم همین که حضرت، پشتش را برگرداند دیدم خون از آن زنجیر و اینها جاری است. اینها بشر بودند، اینها مسکن که نمی‌خوردند. مسکن که تزریق نمی‌کردند، آنها هم عصب داشتند، آنها هم درد داشتند. این الم و جراحت امام سجاد علیه السلام به چه نحوی بود که تا زمان شهادت امام سجاد علیه السلام این‌طور بود و حضرت به کسی نمی‌گفت که وقتی حضرت را داشتند غسل می‌دادند، اصحاب امام سجاد وقتی نگاه می‌کنند به آن بدن حضرت، می‌بینند هنوز زخم و آن آثار است، امام باقر می‌فرمایند این مربوط به همان جریان است. چه کسی اینها را تحمل کرد؟ چه کسی این مسائل را این‌طور به این وضعیّت تحمل کرد؟

آن‌وقت می‌آیند مسائلی بیان می‌کنند عجیب! چرا امام سجاد با فرستاده یزید در مدینه بیعت کرد؟ مگر امام بیعت می‌کند؟! نمی‌شود امام بیعت کند! یعنی کسانی می‌آیند بر امام خرده می‌گیرند؛ افرادی مثل همین آقا شیخ عباس قمی، همین صاحب مفاتیح این مطلب را نپذیرفته! مگر می‌شود؟! نبایست این کار انجام بشود که امام سجاد با این فرستاده یزید، یک خون‌خوار قسی، که سه روز تمام زنان مدینه را بر لشگر شام حلال کرد، یک همچنین حیوان درنده‌ای آورده امام سجاد را یا بیعت کن با خلیفه مسلمین یا الان گردنت را می‌زنم؟ چه کار کند، چه کار کند امام؟! ما همین‌طور اینجا گرفتیم و نشستیم و خودمان می‌بریم و خودمان می‌دوزیم و می‌گوییم نه نباید این کار را بکنیم. وضعیتی بود می‌کشتند امام سجاد را، زمین خالی از حجت می‌شد، دیگر امامی وجود نداشت، دیگر سرپرست امتی وجود نداشت. شما خیال می‌کنید این بیعتی را که امام سجاد علیه السلام با فرستاده و نماینده یزید می‌کند این خیلی راحت است؟! من قطع دارم، قطع دارم آن بیعتی را که امام سجاد علیه السلام با فرستاده یزید در آن روز انجام داد هزار بار آرزوی مرگ می‌کرد تا اینکه این مسئله اتفاق نیفتد، ولی باید انجام بشود، باید انجام بشود.

آدم گاهی از اوقات این قضایا را به یک مقداری، نه به این شدت، یک ده درصدی، ده در هزاری چند درصدی، انسان می‌تواند اینها را گاهی تجربه کند؛ برای خود بنده هم اتفاق افتاده در بعضی از اوقات می‌خواستم خودم را بیازمایم، ببینم نسبت به فلان مطلب، نسبت به فلان قضیه چه احساسی دارم؟! واقعاً در آن زمان احساس می‌کردم که مُردن برای من بسیار بسیار راحت‌تر از اقدام به یک همچنین مطلبی است ولی باید

1. منهال بن عمرو، یکی از هواداران اهل بیت بود که در شام می‌زیست. در روزهایی که اسرای اهل بیت در خرابه شام بودند، روزی امام سجاد علیه السلام بیرون آمد و با او برخورد کرد و گفتگوهایی میان آن دو انجام گرفت و امام، از مظلومیت اهل بیت و شدید دوران اسارت سخن گفت.

این کار را انجام داد. کاملاً این مسئله را احساس می‌کردم که اگر من را مخیر کنند بین اینکه این کار را انجام بدهم یا از این دنیا بروم، می‌گفتم من از این دنیا می‌روم من این کار را انجام نمی‌دهم، این عمل را من انجام نمی‌دهم. آن وقت همین طوری ما می‌آیم: چرا امام سجّاد بیعت یزید را قبول کرد؟! همین طوری بدون هیچ حسابی و کتابی! یعنی اگر شما حساب کنید مصیبتی که بر امام سجّاد علیه السّلام در این مدّت آمد و قضایایی را که امام سجّاد با چشمش در کوفه دید؛ تمام آن اهل بیت سیدالشّهدا، خواهر، زن، خواهرزاده، دختر، تمام اینها مسئولیتش با امام سجّاد بود دیگر! این مصیبتی که بر امام سجّاد علیه السّلام در طول مسیر آمد، تحقیقاً اگر نگویم بیشتر از مصیبت کربلا بوده، کمتر نبوده. مصیبت کربلا چه بوده؟! بالاخره زدن و کشتن و از بین بردن بوده است دیگر. آمدن به این نحو به این کیفیت، آن قضایایی که مربوط به خود حضرت و پاهای حضرت را با زنجیر به زیر شتر بستند که با هر حرکت شتر، تمام این زنجیرها می‌کوبید بدن امام سجّاد را، یک دقیقه‌اش را ما نمی‌توانیم تحمل کنیم. می‌گوییم بنده دیدم در موزه‌ای که در آنجا بود آن اوضاعی که در آنجا بود. تیر می‌آید به آدم می‌خورد آدم بعد از ده دقیقه می‌میرد. نهایت آن این است دیگر. این هر آنی یک تیر دارد فرو می‌رود، هر آنی یک نیزه دارد به بدن آدم فرو می‌رود. تمام هم نمی‌شود. یک روز، دو روز، سه روز، ده روز، بیست روز، حتی تا یک ماه هم نقل شده است و مطالب دیگر و آن جریانات دیگر به جای خود.

این به این نحو آیا اقتضا نمی‌کند که شیعه نسبت به این مسئله متأثر بشود؟! قطعاً همین طور است. قطعاً همین طور است انسان در عزاداری سیدالشّهدا و ائمه علیهم السّلام احساسش او را برمی‌انگیزد که در این مصیبت خود را حاضر ببیند و ناظر ببیند و آن وضعیّت را درک کند و آن تألمات را احساس کند تألم را احساس کند.

وقتی که مرحوم حاج میرزا جواد آقا ملکی تبریزی اعلی الله مقامه در مناجاتش با خدا می‌گوید: «ای کاش، ای کاش آن عمودی که بر فرق علی اکبر تو آمد بر فرق فرزند من می‌آمد» این احساس می‌کند این مسئله را؛ «ای کاش آن تیری که بر چشم ابالفصل تو می‌آمد آن تیر بر چشم من می‌آمد»؛ ای کاش... این دروغ نمی‌گوید این راست می‌گوید، این احساس می‌کند. واقعه عاشورا را احساس می‌کند لمس می‌کند. چون از اولیای الهی است، ولیّ خدا است، معیّت دارد احساس می‌کند، معیّت دارد. مثل ما نیست که فقط فیلم بازی کند. نه، او معیّت دارد او با خود وجود حقیقی امام علیه السّلام اتّحاد برقرار کرده است و آن وجود، در مظاهر مختلفه جمال و جلال الهی در هر موقعیّتی که قرار بگیرد این هم در همان موقعیّت وجدان می‌کند. لذا درست می‌گوید.

وقتی که این طور است کجا انسان می‌تواند در این ایام اظهار شادی کند؟ وقتی که مرحوم آقا می‌فرمودند در این ایام شیرینی نخريد، آجيل نخريد، چیزهایی که باعث تفنّن است در این دو ماه نگیرید. این فقط یک شعائر نیست بلکه اظهار وحدت کردن است، اظهار معیّت کردن است که من با شما در این قضیه شریک

هستم. مثل جابر بن عبدالله انصاری که آمد بر سر قبر سید الشهداء علیه السلام چه گفت؟ گفت من شهادت می‌دهم با تو هستم، در هر کجا در فراز و نشیب‌ها با تو بودم، در کربلا با تو بودم در رفتن به کوفه و شام با تو بودم. در همه اینها با تو بودم و راست هم می‌گفت چون خودش را در این سلسله می‌دید و یکی از افراد این سلسله می‌دید. خودش را در یکی از این افراد احساس می‌کرد. این سلسله‌ای که در پشت سر سید الشهداء دارد حرکت می‌کند و این مراتب کمال را یکی پس از دیگری دارد طی می‌کند خودش را درون این سلسله می‌دید و احساس می‌کرد. فقط حرف نمی‌زد، مشخص است که این حرف‌ها از دل برمی‌خواست و نسبت به این مسائل با یقین و با اِتقان و احکام این مطالب را می‌گوید. انسان باید خود را به این کیفیت دریاورد، به این وضعیت باید دریاورد. اینها مسائلی است که باید بیان شود.

امشب ما داشتیم می‌آمدیم در این خیابان‌ها نگاه کردم - در همین خیابان بزرگ که هست از میدان ژاله به... دیدم در این خیابان‌ها از هر چند تا مغازه یکی مغازه شیرینی فروشی است. افراد دارند می‌آیند بی‌توجه، پُر! فلان شیرینی، فلان عنوان فلان عنوان، تمام هم نمی‌شدند. مثل اینکه مردم این ایام محرم و صفر تازه اشتهایشان برای شیرینی بیشتر باز می‌شود! این مغازه پُر پُر بود. به این رفیقمان گفتم آخر اینها خجالت نمی‌کشند؟ اگر پدرشان می‌مُرد، اگر یکی از عزیزان ایشان می‌مُرد مغازه را نمی‌بستند نمی‌گفتند به خاطر فوت فلان کس ما تا موقع فلان تعطیل هستیم؟ انگار ما اصلاً فرهنگ نداریم و فقط باید مادیات بر فرهنگ ما حاکم باشد! چرا باید شیعه در ماه محرم و حرام مغازه‌های شیرینی فروشی داشته باشد؟ چرا؟ چیزهای دیگر بفروشد، نان روغنی بفروشد، از آن چیزهایی که از نظر عرف تغنّ به حساب نیاید، تفریح به حساب نیاید. چرا؟ این چیزهایی است که باید گفت به مردم، باید آنها را متوجه کرد و البته شاید هم مطلع نیستند، جاهل هستند نه اینکه معاند باشند ولی باید به آنها گفت.

یک روز مرحوم آقا در همین محرم و صفر بود و اتفاقاً روز شهادت یکی از ائمه بود یا در غیر محرم و صفر بود ولی روز شهادت بود. از اصفهان آمده بود و چند جعبه گز از اصفهان آورده بود برای مرحوم آقا و داده بود به یکی از این افراد و وقتی به مرحوم آقا گفتند ایشان فرمود: رفت یا نرفت؟ گفتند هنوز نرفته است. گفت: برو به ایشان پس بده و بگو دیگر تا آخر عمر من از تو هدیه‌ای را قبول نخواهم کرد. امروز روز شهادت امام است برای من گز می‌آورید؟! این روش روش بزرگان بوده است، یاد می‌دهند به ما ادب به ما یاد می‌دهند، قانون به ما یاد می‌دهند. ارزش‌ها را برای ما روشن می‌کنند، روشن می‌کنند که امروز... گفتند: اگر پدرت هم امروز از دنیا رفته بود تو گز می‌آوردی؟ یا مصیبت دیده هستی؟! مصیبت زده هستی و باید امروز را در حال مصیبت و در حال حزن باید باشی. این یک مسئله طبیعی است و باید این مسائل روشن بشود و خصوصیات آن باید برای مردم گفته شود.

اما عرض بنده در آن مجلس قبل این بود که مکتب توحید و مسیر امام علیه السلام مکتب عبور است نه

مکتب توقّف و سکون. امام علیه السّلام هم عزا دارد و هم عروسی دارد. هم جشن دارد و هم فقدان دارد. هم مرض دارد و هم صحّت دارد. هم ضیق دارد و هم رفاه دارد. همه اینها در زندگی امام علیه السّلام است. ما فقط از امام و از ائمه مصیبتش را گرفتیم بقیه را همه را ول کردیم، انگار این ائمه فقط برای گریه و زاری ما آمدند! اینکه نشد، این ماندن در مصیبت است، توقّف در مصیبت است نه توقّف در سیدالشّهدا. سیدالشّهدا قبل از واقعه کربلا - همان طوری که خدمت رفقا عرض کردم - قبل از واقعه کربلا امام بود. یک امام معصوم بود و همان عصمت امام علیه السّلام بود که واقعه کربلا را از سایر واقعه‌ها متمایز ساخت. هیچ واقعه‌ای در تاریخ نبوده است و نخواهد بود و بر هر واقعه‌ای اسم کربلا گذاشته شود حرام است و توهین به مکتب تشیع است و اهانت به مقام عصمت و خطاناپذیری امام علیه السّلام است و تصرفاتی که دارد در همه مراتب. خیلی وقایع زیاد است، افراد خیلی خوبی بودند از دنیا رفتند، شهید شدند به جای خود، همه مأجور، همه محمود و همه مورد رضای الهی، ولی کربلا نیست. کربلا یک مسئله دیگر است. عاشورا نیست، عاشورا یک مطلب دیگر است. عاشورا مدیر آن سیدالشّهدا بود، سیدالشّهدا بود، سیدالشّهدا عنوانی است مربوط به یک نفر و آن حسین بن علی بن ابیطالب، نه آدم دیگر، نه آدم دیگر حالا یکی کشته شود در یک قضیه‌ای ما اسمش را بگذاریم سیدالشّهدا؟ حالا چون کشته شده است سیدالشّهدا است؟ نه، این غلط است. سیدالشّهدا لقبی است که شیعه اتفاقاً در حفظ و حراست از این عنوان و قداست باید کوشا باشد نه اینکه با ضمّ و ضمائم دیگر این مقام و موقعیت را دائماً بیاورد پایین آن هم یک سیدالشّهدا، آن هم یکی آن هم یکی چندتا شد؟ پس چند هزارتا سیدالشّهدا داریم! پس امام حسین کدام یک از آنها بود؟

مثل این ساختمان‌هایی که الان انجام می‌دهند بعضی جاها ساختمان می‌گذارند اسمش را می‌گذارند کعبه، کعبه یکی است اسم کعبه فقط برای آن ساختمان خاص است و آن بنای خاص است و در جای دیگر نمی‌شود آن اسم را استعمال کرد و حرام است. چون این اسامی، اسامی توقیفیه است و جایز نیست که انسان این اسامی را در جای دیگر استفاده کند. چون این اسامی هرکدامشان بار خاص خودشان را دارند. بار معنوی و مفهومی خاص خودشان را دارند. مسئله سیدالشّهدا هم همین است.

اینکه بنده عرض کردم که مجالس باید مجالسی باشد که در آن مجالس باید به نحو متعارف در آنجا عزاداری شود، شلوغ پلوغ کردن و داد و بیداد کردن و به هم زدن و ریختن این چیست آقا؟ اینکه عزاداری نیست، این دیوانگی است. آدم همین طوری بزند شلوغ و پلوغ و ... چه خبر است؟ چیه آقا؟ اینکه عزاداری نیست. عزاداری این است که منظم، مرتّب، سنگین، رنگین، انسان بنشیند گریه کند که آن گریه خودش رحمت است و موجب نزول برکت است و موجب حضور نفس عصمت است در آن مکان. وقتی که آن حقیقت عصمت در یک جا ظهور پیدا می‌کند طبعاً افرادی که در آنجا هستند متأثر می‌شوند و منفعل می‌شوند و رنگ می‌گیرند از آن حضور؛ این رنگ گرفتن به صورت اشک از چشمان انسان می‌آید یا حتی به صورت غیر

اشک. انسان حال انبساط پیدا می کند حالش عوض می شود سبک می شود، می بیند تعلقاتش کم شده است. حالا اگر انسان بیاید و خودش را مصیبت زده کند؛ یعنی برود در مصیبت، حالا کاری ندارد این صاحب مصیبت امام حسین است، غیر امام حسین است. ما می خواهیم سینه مان را بزنیم، بر سرمان بزنیم یک ساعت بر سرمان بزنیم حالا برای چه کسی سینه می زنی؟ می گوید: برای چه کسی؟ برای چه کسی می زنیم؟ امام حسین دیگر برای امام حسین. این می شود چه؟ این می شود تحت تأثیر خود مصیبت قرار گرفتن و مصیبت زده شدن. انسان نباید مصیبت زده شود. انسان باید غالب بر مصیبت باشد، حاکم بر مصیبت باشد. نباید خود را از دست بدهد نباید خود را گم کند. نباید از خود بیرون بیاید، غلط است. چقدر سیدالشهدا در روز عاشورا، در شب عاشورا حضرت زینب و سایر افراد را دعوت به صبر می کرد مگر ما نداریم؟ **لَا يَذْهَبَنَّ بِحِلْمِكَ الشَّيْطَانُ**¹. شیطان مبدا حلم تو را برباید! عنان اختیار را از کفت برباید. این حرف ها حرف های امام حسین است. یعنی داد زن، شیون نکن، مسلط باش. حالا یک وقتی مسئله اصلاً از اختیار انسان خارج می شود در او بحثی نیست، آن اشکال ندارد. ولی نه انسان بیاید خود را بیندازد در این وادی، گریه اش نمی آید دائماً داد بزند، گریه ات نمی آید ساکت بگیر بنشین. خودشان فرمودند **مَنْ بَكَى أَوْ أَبْكَى أَوْ تَبَاكَى وَجِبَتْ لَهُ الْجَنَّةُ**² امام صادق علیه السلام فرمودند کسی که گریه کند بر مصیبت ما، یا اینکه بگریاند. همین ذاکرینی که می گریانند و مصائب را نقل می کنند. یا اگر از این دو قسم نیست حالش جوری نیست گریه اش بگیرد، خود را به حال حزن در بیاورد. این به حال حزن در آوردن یعنی خود را داخل در این مسیر کردن، داخل در این رودخانه کردن **وَجِبَتْ لَهُ الْجَنَّةُ** باید هم همین طور باشد؛ چون داخل در رحمت شده است، داخل در رحمت واسعة امام علیه السلام شده است. به همین مقدار از ما خواستند، کافی است تمام شد. دیگر این چیزها را ندارد.

وقتی که سینه زده می شود آرام باید سینه زده شود. می گویند دیگر محکم بزن به هر اندازه که امام حسین را دوست داری! بابا این مریض می شود، جراحی پیدا می کند. مگر این کارها درست است؟ یا اینکه مقدار عزاداری باید مشخص باشد، یک مقدار متعارفی که انسان بیاید و در آن حال و هوا قرار بگیرد، فیض ببرد و تمام شد. حالا سه ساعت سینه بزند بعضی می گویند که بندگان خدا دعوت می کنند یک جا حالا نهار یا شامی، تصور بر این است که حالا قرار بر این است که اطعامی باشد دیگر حالا هر چه می شود تا جان دارد و رمق دارد بزند که یک وقتی این پولی که اینجا خرج می شود حرام نشود! بابا همان یک ربع اول را به تو ثواب دادند بقیه آن دیگر هر چه آنهایی که آنجا هستند و این شکمشان غرغر می کند و از سویدای دل دارند تو را دعا می کنند همه آن دعاها به تو می رسد! همان یک ربع اول، یک ربع بیست دقیقه، نیم ساعت، یک روضه و یک

1. وقعة الطف، ص 200؛ **اللَّهُوْفُ عَلَى قَتْلِ الطُّفُوفِ**، ص 83.

2. **اللَّهُوْفُ عَلَى قَتْلِ الطُّفُوفِ** (ترجمه فهری)، ص 10؛ **مِثْرُ الْأَحْزَانِ**، ص 14.

سینه، تمام شد، تمام شد. دیگر این همه تا یک بعد از نصف شب موقع عزاداری است شور بدهیم، نه! اینها توقّف در مسئله است! این مصیبت زده شدن است. سیّدالشّهدا نمی‌خواهد بگوید باید در من مصیبت زده شوید، در من مصیبت زده نشدید با این کارتان مرا از دست دادید شما مرا از دست دادید.

در این مجالس بیا به دنبال اینکه چه راهی را برای خودت اختیار کنی که آن راه تو را به من نزدیک کند، به هدف من نزدیک کند. یک روضه انجام بدهیم، یک ذکر مصیبت انجام بدهیم، ده دقیقه، یک ربع در حالت آرامش، با صدای متعارف و با صوت متعارف، نه با دادهایی که طاق بیاید پایین، نه با نعره‌هایی که زن حامله بچه سقط کند، نه با این چیزها! آن وقت اثرش را در خودتان ببینید که این اثرش بیشتر است یا اینکه تا ساعت دو بعد از نصف شب خودتان را تگه پاره کنید و بعد بلند شوید بیاید بیرون مثل آدم مریض بیفتید یک طرف! کدام اثرش بیشتر است؟! کدام احساس سبکی و انبساط و حیات برای انسان حاصل می‌شود؟ کدام یک از اینها، کدام یک از اینها؟ آنهایی که تصوّر کردند دین فقط گریه کردن است آنها سخت در اشتباه هستند. آنها یک طرف سگه را دیدند دین گریه نیست. دین عشق است، محبّت است، مودّت است، وحدت است، معیّت است. خودشان فرمودند: **هل الدّین الاّ الحُبّ و البغض**¹ بغض نسبت به اعداء و حب نسبت به راه‌یافتگانی که دست انسان را می‌گیرند. مگر غیر از این است؟ دین محبّت است.

محبّت اهل بیت اصل و اساس دین است این محبّت را از ما بگیرند هیچ چیز در دست ما نیست. الان محبّت امام زمان را از ما بگیرند، چه می‌شود؟ می‌شویم ربات، ما ربات هستیم فقط ربات. این محبّت است که انسان را می‌برد و نزدیک می‌کند و در مصیبت آنها همراه با آنها صاحب مصیبت می‌کند و محزون و در شادی آنها صاحب نشاط می‌کند. بعضی‌ها هستند در تولّد ائمه هم بلند می‌شوند روضه می‌خوانند! غلط است. تولّد ائمه که دیگر روضه خواندن ندارد، در اعیاد که دیگر روضه خواندن ندارد. اینها می‌بینند از همین ذاکرینی که درآمدند و دیگر هر شعری می‌خوانند و هرچه برای ایشان پیدا شود و هیچ توجّهی به مفاهیم و امثال ذلک ندارند می‌بینند یک چیزی خواندند ولی همچنین نشد، نجسبید، به ایشان نجسبیده تا سینه نزنند و شور ندهند مفید فائده نمی‌شود. آقا می‌زنند عید ائمه را به کربلا و... حالا خوب بود یک کربلایی بود والا نمی‌دانستند به کجا بزنند، بزنند و همین طوری و که چی؟ که ما دیگر عیدی نداریم و همه عزا است. ائمه عید داشتند، مصیبت داشتند، شادی داشتند، غم داشتند، همه چیز داشتند. امام حسین را ما فقط با گریه که نمی‌خواهیم. امام حسین را با همه حالاتش می‌خواهیم. فرض کنید اگر سیّدالشّهدا در اینجا می‌آمد و شبی بود شب جشن و شادی بود و خودش می‌خندید ما هم آنجا گریه کنیم برای او؟ می‌گوید من خودم دارم می‌خندم شما به چه چیز من گریه می‌کنید؟ به چه چیز من دارید گریه می‌کنید من خودم دارم می‌خندم، من خوشحالم، من خودم در اینجا شاد

1. تفسیر فرائد الکوفی، ص 430.

هستم.

در مکتب توحید توقّف نیست، سکون نیست، فقط بر یک محور چرخش نیست، محورهای متعدّد در مکتب توحید مورد آزمایش و آزمون قرار می‌گیرد و انسان باید از آنها عبور کند. این مسئله است که انسان را می‌تواند حرکت بدهد و به جلو ببرد نه اینکه فقط انسان در این مسئله بخواهد متوقّف شود، در اینجا بخواهد بایستد. امام علیه السّلام حقیقت ربطیّه ولایی بین پروردگار و بین خلق است، به این معنا باید رسید، به این نکته باید رسید. اگر ما فقط به امام علیه السّلام از دریچه غم‌ها و حزن‌ها و مصائبی که بر او آمده بخواهیم نگاه کنیم نمی‌توانیم همه آن جنبه‌ها را تجربه کنیم، نمی‌توانیم. خود را محصور کردیم، محصور در این مسئله کردیم.

یک وقت من خدمت رفقا در یکی از همین مجالس «عنوان» عرض کردم. اگر سیّدالشّهدا علیه السّلام واقعه کربلا را نداشت به همین موت طبیعی مرض، سکت و سایر علل ظاهری از دنیا می‌رفت ما چه کار می‌کردیم؟ راهمان بین خود و خدا بسته می‌شد؟ دیگر هیچ چیز نبود؟ نه. سیّدالشّهدا فوت کرده، از دنیا رفته تمام شد حالا چه کار کنیم؟ به همین جهت ظاهری حالا که همه ائمه را شهید کردند یا سم دادند یا زدند کشتند ائمه را همین‌طور دیگر کشتند. پیغمبرش را هم سم دادند و همان دو نفر عایشه و حفصه پیغمبر را کشتند. ¹والله لقد سمّاه امام صادق علیه السّلام می‌فرماید. خود پیغمبر را هم سم دادند و کشتند، دخترش را هم کشتند. توسط چه کسانی به به به! مفاخر اسلام! به خاطر حفظ اسلام دختر پیغمبر را هم می‌کشیم و بقیّه را همین‌طور! حالا من این فرض را الان در اینجا برای شما مطرح می‌کنم همان‌طوری که ما به همین علل و عوامل ظاهری متأثر می‌شویم و از دنیا می‌رویم. اگر ائمه ما مثل ما این‌طور از دنیا می‌رفتند. مرحوم آقا چطور از دنیا رفتند؟ با سکت قلبی بود دیگر، حالا حتماً باید شهید بشوند؟ چه کسی گفته باید شهید بشوند؟ مرحوم آقای حدّاد این ولیّ الهی چطور از دنیا رفتند؟ با همین علل و عوامل ظاهری و بیماری‌های ظاهری دیگر. در بیمارستان بودند و بالاخره دکتر ترخیص نمی‌کرد ایشان می‌فرمودند من را ببرید منزل. او می‌گفت نمی‌شود. رو کردند به دکتر گفتند که من فقط امشب بیشتر نیستم من را ببر در منزل فایده ندارد. ایشان را منتقل کردند و اجازه دادند که از بیمارستان ترخیص شوند آوردند در منزل. مرحوم قاضی چطور از دنیا رفتند با همین استسقاء، ناراحتی کبد، هیپاتیت با این از دنیا رفتند. حتماً شخصی که دارای مراتب می‌شود باید به یک طریق غیرعادی باشد؟!

در بعضی از تعبیرها شما نشنیدید که فلانی، مردن در بستر برای او کم بود. چرا کم است، چرا کم است؟ چرا انسان حتماً فقط باید به یک طریق خاصی از این دنیا برود؟ چه کسی گفته؟ این همه از بزرگان مگر

1. تفسیر العیاشی، ج 1، ص 200؛ بحار الأنوار، ج 28، ص 12.

به همین کیفیت از دنیا نرفتند؟ خود همین افراد مگر به همین کیفیت ظاهری از دنیا نرفتند همین‌هایی که این حرف‌ها را می‌زدند. حالا چه شد؟ هیچ چیز. یک مسیری است خدا تعیین کرده است. حالا یک نفر باید با این بیماری از دنیا برود. آن یکی باید با آن بیماری از دنیا برود، آن یکی در پرونده‌اش نوشته شده که باید در میدان حرب و جهاد از دنیا برود. حالا مرحوم آقا که ولیّ الهی است چون با ایست قلبی و سکت و امثال ذلک از دنیا رفتند ثواب جهاد در راه خدا و شهادت را به ایشان نمی‌دهند؟ می‌دهند، بالاترش را هم می‌دهند. چرا؟ چون وحدت دارد، معیت دارد. اگر این شخص در روز عاشورا بود و با اصحاب سیدالشهدا بود آیا جزء همان افرادی بود که شب عاشورا گذاشتند و رفتند و از تاریکی خیمه استفاده کردند یا می‌ماند پای کار و تا آخر هم می‌ایستاد و مانند زهیر بن قین و بقیه اصحاب وفادار حضرت که عرض می‌کردند به حضرت اگر هزار مرتبه ما را بکشند و چه کنند و خاکستردان را فلان کنند ما دست بر نمی‌داریم، چه بود؟ می‌ایستاد این همچنین مردی بود. پس این با آنها است. پس این با آنها است. فقط فرقی این است که زمانه هزار و دویست سال او را دیرتر به دنیا آورده است که آن هم دست خودش نبوده است. مگر دنیا آمدن ما دست خودمان است؟ نه.

اگر روز قیامت ما به امام حسین بگوییم که ما چه گناهی کردیم که در روز عاشورا نبودیم و اگر بودیم مانند اصحاب تو فداکاری می‌کردیم چرا ثواب را خدا به آنها می‌دهد به ما نمی‌دهد امام حسین چه جوابی دارد به ما بگوید؟! می‌گوید شما نبودید. می‌گوییم مگر بودن دست ما بوده است؟ شما امتحان می‌کردید، امتحان می‌کردید ما را در آن زمان می‌دیدید که ما جزء آن فراری‌ها هستیم یا جزء آنهایی که ماندند و تا آخر هم ایستادند و ذره‌ای تردید و اضطراب و شک در وجود آنها نبود. حضرت می‌فرماید: هان! من جای حق نشستم. من جای حق نشستم. من جای عدل نشستم. من جای انصاف نشستم. مَنْ رَضِيَ بِعَمَلٍ قَوْمٍ فَهُوَ مِنْهُمْ.¹ اگر خودت را در موقعیتی احساس کنی. این احساس را من می‌گویم که ما رفقا در این مجالس به دست بیاوریم، نه اینکه بر سر هم بزنیم، نه اینکه سروصدا و فریاد کنیم. با سروصدا این احساس برای آدم پیدا نمی‌شود. می‌دانید قضیه‌اش قضیه کیست؟

یک‌دفعه ما با مرحوم آقا سفر حج رفتیم - همان سفر اول - یک عده‌ای از یکی از این هیئت‌های درجه یک طهران از مدیران و افراد و مؤسّسین هم در کاروان ما بودند - آن زمان من، هفده سالم بود - خودم یادم است که یک شب یکی از اینها می‌گفت که به یکی از همین افراد - جریان نیمه شعبان بود که خیلی مفصل جشن می‌گرفتند و چه و چه ... و خیلی حالا دیگر من بیشتر توضیح نمی‌دهم که خدای نکرده قضیه و مسئله‌ای برای شخصی نباشد. ولی رسیدن به مطلب منظور است - می‌گفت: فلانی! سه روز است که به خاطر امام زمان کفش را از پایم درنیاوردم! می‌گفت: به او گفتم رفیق پس چه‌طور نماز خواندی؟ گفت: نماز؟ نماز

1. در الفوائد، ج 1، ص 91 (با مقداری اختلاف).

اینجا نیست! اینجا فقط امام زمان است، نماز را بگذار کنار همه وقت می شود خواند! این چه امام زمانی است که نماز را از تو گرفته است؟ این چه امام زمانی است؟ این چه امام زمانی است که حکم واجب و تکلیف را از تو گرفته. می گفت به خودش قسم سه روز است که کفشم را از پایم درنیاوردم. حالا به چه کیفیتی می خوابید نمی دانم اگر راست می گوید و خوابش و مسائل دیگر اینها باید یک خورده فکر کرد در این قضیه! لابد بهتر می دانند. این امام زمانی که بیاید نماز واجب را از آدم بگیرد این امام زمان، به درد می خورد؟ اینها تخیل نیست؟ این چیست؟ این در امام زمان توقف کردن است، در امام زمان تخیلی نه امام زمان واقعی. امام زمان می گوید نمی خواهد برای من این قدر خودت را به تعب بیندازی. باید به اندازه و روی حساب و بدون جنجال و بدون هیاهو و بدون تئاتر بازی و بدون چشم و هم چشمی. روزی چهار ساعت، می خواهی پنج ساعت بلند شو برو از حق زن و بچه ات نباید بزنی، از حق رفیقت نباید بزنی، غذایت را بخوری تمام منظم روزی چهار یا پنج ساعت می خواهی برای من بیای این شعائر را انجام بدهی اشکال ندارد. یعنی چه کفش درنیاوردن؟ یعنی چه نماز نخواندن؟ یعنی چه؟ این حرف ها چیست؟ ما همین مسئله را در مصیبت امام حسین داریم همین قضیه آن به یک نحو ما به یک نحو، خیال می کنیم هرچه این مسئله بیشتر بشود حال ما بهتر و نزدیک تر و آن مسئله بهتر می شود.

امام حسین می فرماید لازم نیست شما در آنجا باشی، لازم نیست در کربلا باشی. احساسات این هست که اگر با من بودی جانت را فدا می کردی؟ می گویم هان! اجازه بده فکر کنم، زود جواب ندهی، نگوییم: بله یا رسول الله، یا رسول الله نمی خواهد بگویی. برو فکر کن برو فکرها را بکن، بسنج، موقعیت خودت را بسنج، موقعیت سیدالشهدا را بسنج دنیا را و اعتباریت دنیا را بسنج، یکی یکی این نقطه ها را بیاور در کنار هم قرار بده. مجاز بودن دنیا را بیاور. اینها را در همین مجالس امام حسین باید یاد بگیرد. فقط زدن بر سر فایده ندارد. زدن بر سر اینها را نمی آورد در ذهن ما، اینها را نمی آورد. اعتباری دنیا را بسنج، مرض ها را بسنج، آخرت خودت را بسنج، فلاح و رستگاری را بسنج، سعادت ابدی را بسنج، آن عمری را که خدا به تو داده بسنج، اینها را همه را سنجیدی، آن نور و بهاء و بهجت را در نظر بیاور، آن ظلمت نفس و عواقب آن را در نظر بیاور، آن عالم بهجت را در نظر بیاور. آن صفا را در نظر بیاور، آن توحید را در نظر بیاور. روی اینها یکی یکی بنشین فکر کن، فکر کن!

من وقتی به این رفقا می گویم وقتی که زیارت را انجام می دهید بروید یک گوشه بنشینید. از زیاد خواندن چیزی به دست آدم نمی آید. بروید یک گوشه بنشینید فکر کنید. بروید آن گوشه مقابل ضریح سیدالشهدا، مقابل ضریح موسی بن جعفر، مقابل ضریح امام رضا علیهما السلام بنشینید خودتان را ببرید در امام رضا، در موسی بن جعفر، آن وضع، آن حال ببینید چند مرده حلاج هستیم؟ تا چقدر می توانیم خود را در زمره پیروان امام در بیاوریم؟! آیا اگر ما در آن زمان بودیم همین کارها را می کردیم یا نه؟ ببینیم آنها چه

می‌خواهند؟ از ما چه می‌خواهند؟ امام حسین می‌گوید: نمی‌خواهد تو تقاضا کنی که در روز عاشورا بودی، تو بیا بین من برای چه شهید شدم و فرزندان خودم را و اهل بیت خودم را به چه روزگاری انداختم. برای اینکه اقامه ارزش‌ها را کنم و اقامه اخلاق را کنم و اقامه عدل و داد را کنم. تو این عدل و داد را بیاور در زندگیت، در ارتباط با رفیقت عدل را بیاور. یواش یواشکی رد نکن برو! وقتی جایش می‌رسد در آنجایی که یک منفعتی هست حساب کن، مسائل را در نظر بگیر نه اینکه می‌گذرد حالا، یواشکی چشم را ببند و برویم! آن هم هیچ چیز به بزرگواری خودش نمی‌گوید. تو برو سراغ او یا اینکه یک مسئله‌ای وقتی به نظرت می‌رسد برو دنبال آن، اگر رفتی این کار را کردی با من هستی، اگر نه بیخود ادعا نکن، بیخود طلب نکن، بیخود طلب نکن که ما خوب راه همه را بلد هستیم. اگر قرار بشود بیایم امتحان بگیریم از افراد آن وقت معلوم می‌شود که چند نفر قبولی آورده‌اند در این امتحان.

انسان باید همیشه خودش را جان‌برکف در خدمت امام علیه السلام احساس کند. کسی که خودش را جان‌برکف احساس می‌کند آن وقت می‌تواند دیگر هر کاری بکند؟ فرض این است که جان بر کف است دیگر، جان‌برکف جان‌برکف است دیگر. یا ادعا است؟ اگر جان‌برکف است آن وقت می‌گویند شما در اینجا بایست، در اینجا این کار را انجام بده.

سلمان چه مقامی داشت؟ رسید و وحدت پیدا کرد با امیرالمؤمنین، وحدت پیدا کرد با ولایت و جزو شد. راجع به سلمان داریم **سَلْمَانٌ مِّنَّا أَهْلُ الْبَيْتِ**¹ یک وقت می‌گوید: **سَلْمَانٌ مِّنَّا** مرحوم آقا می‌فرمودند در بعضی از عبارتی که داریم **مِنَّا أَهْلُ الْبَيْتِ** است در بعضی‌ها **مِنَّا** است، آن **أَهْلُ الْبَيْتِ** بالاتر است. **مِنَّا** هم در همان وادی است در همان خیمه قرار داد، در همان مسیر قرار دارد. ولی در بعضی داریم **سَلْمَانٌ مِّنَّا أَهْلُ الْبَيْتِ** از ما اهل بیت بوده است. امام صادق می‌فرماید: **سَلْمَانٌ مِّنَّا أَهْلُ الْبَيْتِ** از ما اهل بیت بوده است. سلمان مگر شهید شد؟ نه، اتفاقاً خیلی هم عمر کرد. بعضی‌ها صد و هشتاد سال نقل می‌کنند و در بعضی‌ها دویست سال و من در یک جا سیصد و بیست سال هم دیدم حالا دیگر نمی‌دانم نقطه آن عوض شده چه شده؟ یا گفتند سن آن زیاد است یک دندان‌ها هم اضافه کنیم. - آخر می‌گویند یکی از همین مورّخین از همین افراد، تاریخ عاشورا می‌نوشت و بعد منشی او گفت سیدالشّهدا سی هزار نفر ... گفت بابا اصلاً کل افرادی که کربلا آمدند سی هزارتا نبودند! گفت بگذار همه را بکشد فلان فلان شده‌ها را بگذار بکشد! این تاریخ بالاخره یک قضیه ... حتی یا سیصد هزار هم نقل شده به این نحو که ... -

مرحوم حاج میرزای دربندی ایشان در تاریخ و جریان کربلا یک کتابی دارد. می‌گویند به این کتاب علما خیلی توجّه نداشتند؛ زیرا ایشان یک فردی بود که به همین مسئله که عرض کردم به مصیبت زدگی مبتلا بود.

یعنی مصیبت سیدالشهدا آمده بود و بر او غلبه کرده بود و آن تمام وجودش را مصیبت گرفته بود. نقل می‌کنند یک‌دفعه در حرم سید الشهدا علیه السلام پنجره‌های ضریح را گرفته بود و قسم می‌داد سیدالشهدا را قسم می‌داد که تو را به حق مادرت فاطمه زهرا شمر را در روز قیامت شفاعت نکن! به تو چه مربوط است که این سیدالشهدا شفاعت کند یا نکند مگر چیزی از تو کم می‌شود؟ تو چه کاره هستی که برای امام داری تکلیف تعیین می‌کنی؟ آن هم قسم‌های ... آن هم شنیده بود که کسی که ائمه را به مادرشان قسم بدهد آن ائمه ردخور ندارد و انجام می‌دهند. حالا اگر در روز قیامت امام حسین خواست شمر را شفاعت کند چه می‌شود؟ ما نمی‌گوییم این کار را انجام می‌دهد بالاخره هر چیزی روی حساب و کتاب است. حالا ما این را فرض کنیم حالا بخواهد شفاعت کند، این چیست؟ این مصیبت زدگی است. یعنی دیگر تو امام حسین را قبول نداری تو فقط تمام وجودت رفته در مصیبت و نمی‌خواهی خارج بشوی. چرا نمی‌خواهی امام حسین را بالاتر از مصیبت ببینی؟ چرا نمی‌خواهی آن رحمت امام حسین را بالاتر از همه چیز ببینی؟ چرا نمی‌خواهی خودت را نزدیک به آن افق کنی و از آن افق به جریانات نگاه کنی؟ چرا؟! همین. فقط ماندیم در این مصیبت کسی حرف نزنند.

الان در بسیاری از این بلاد هند و در پاکستان و امثال ذلک برای سیدالشهدا خیلی مصیبت زده هستند تمام اینها به این قضیه مصیبت زدگی مبتلا هستند. هر کسی بیاید هر دروغی بگوید ولی مصیبت عاشورا را بدتر کند این پیش مردم محبوب‌تر است. هر دروغی می‌خواهد بگوید! چندی پیش بود شنیدم سید عالمی آنجا، در هند یا در پاکستان - ظاهراً در هند بوده - آمده گفته که در شب عاشورا سیدالشهدا و اصحابشان رفتند غسل کردند، خودشان را تنظیف کردند. زدند این را از مسجد بیرون کردند این را تبعید کردند که تو به چه حقی آمدی این حرف را زدی؟ یک قطره آب پیدا نمی‌شد آب غسل از کجا پیدا کردند در شب عاشورا؟ این چیست؟ بابا من تاریخ دیدم، تاریخ خواندم. دارم واقعیت را بیان می‌کنم. نه اصلاً تو حق نداری. حالا اگر بگوید امام حسین از وقتی که مادر به دنیا آمد لب به آب نزد، هان! این درست است! این درست است! پنجاه و هفت سال از سن امام حسین گذشت تمام این پنجاه و هفت سال در عطش بود و در چه بود. این درست می‌گوید، این درست است! اینها همه تخیلات است. همه اینها توهمات است. امام حسین که نخواست ما در روز عاشورای تخیلی گیر کنیم. در روز عاشورای عقلانی سیدالشهدا خواسته ما را حرکت بدهد. در روز عاشورای منطقی، در روز عاشورایی که مظاهر جمال الهی به نحو اتم در تاریخ خلقت ظهور پیدا کرد در این وادی سیدالشهدا می‌خواهد ما را حرکت بدهد در آنجا راه ببرد.

لذا به حضرت زینب توصیه می‌کند: لا یذهبن بحلمك الشیطان¹ شیطان نیاید صبر تو را ببرد، شیطان

نیاید حلم تو را ببرد، همیشه خدا را ببین. همیشه بر این جریانات خود را غالب ببین. دلت شکست اشکال ندارد گریه کردی اشکال ندارد. ولی همیشه خود را مسلط بر اوضاع فرض کن. حضرت زینب می‌آید در مجلس ابن زیاد می‌گوید: چگونه دیدی کار خدا را و قهر خدا با برادرت؟ می‌فرماید: ما رأیت إلا جمیلاً.¹ زیبا می‌بینم، نمی‌بینم او را مگر زیبا. این حرف را حضرت زینب برای خود را از دست ندادن نگفت، به خاطر اینکه در مقابل آن خود را نبازد نگفت، به قول ما خودش را از دسته نیندازد، به خاطر اینکه حالا او را بکوباند نگفت، نه. اینها همه تعابیر ماست. تعابیر ماست که در وقایع مختلف از این تعبیری داریم که صدتای آن یک غاز ارزش ندارد چون هیچ پشتوانه ندارد نسبت به اینها. حضرت زینب آن احساس خود را بیان کرد. حضرت زینب آن جمال مطلق الهی را در این جریان دارد مشاهده می‌کند. مگر می‌تواند غیر از این بگوید، حتی زبانش برنمی‌گردد به غیر از این، زبان حضرت زینب اصلاً به غیر از این برنمی‌گردد. فکر نمی‌کند همین‌طوری می‌آید این کلمات از قلب برمی‌خیزد و می‌آید جلو. چون آن جمال را در نقطه اتم احساس کرده است و حاضر است هزار بار این قضیه تکرار شود آن جمال از دست نرود. هزار بار تکرار شود و حاضر است و آماده است. حضرت زینب برای هزار کربلای دیگر آماده بود. چیزی را خدا به او چشاند و در افقی او را قرار داده که واقعیت را دارد می‌بیند. عین واقع را در اینجا می‌بیند. آن مصیبت هم به جای خودش وقتی که سر حضرت را می‌بیند آن مسائل برایش حاصل می‌شود، آن گریه‌ها حاصل می‌شود، طبیعی است بالاخره حضرت زینب انسان است، نفس دارد.

رسول خدا فرزندش حضرت ابراهیم از دنیا رفت، گریه کرد و فرمود که: ما تسلیم رضا هستیم و قلب شکسته می‌شود و اشک جاری می‌شود و ما غیر از رضای الهی چیزی را نمی‌خواهیم. همان کیفیت می‌آید حاصل می‌شود. آن خلیفه دوم بود که می‌آمد می‌گفت که این کارها را بگذارید کنار، این مسائل را بگذارید کنار و کار رسول خدا را مورد اعتراض قرار داده بود. حزن که اشکال ندارد، قلب شکسته می‌شود اشک از چشم انسان می‌آید. ولی در عین اینکه این اشک می‌آید این قلب می‌خواهد از شدت شعف که چه دارد در اینجا حاصل می‌شود، این خدا چگونه دارد نسبت به این بندگان هنرنمایی می‌کند، این حالت را وقتی احساس می‌کند اصلاً قلب می‌خواهد منفجر شود.

لذا این مسئله مسئله‌ای است که باید به این مطلب پی برد. کسانی که اهل حقیقت‌اند و اهل توحیدند و اهل سیرند اینها به این مطالب می‌رسند، به حقیقت این مطالب می‌توانند دست پیدا کنند. من شنیده بودم بعضی‌ها هستند نماز شب که می‌آیند بخوانند در کفشان نماز شب می‌خوانند. برای اینکه عذاب قبر برداشته شود پس تو نماز شب را برای عذاب قبر می‌خوانی؟ نماز شب را برای خدا دیگر نمی‌خوانی! یا افرادی هستند

که می‌گویند ما چند دوره قرآن بر روی قبرمان خواندیم. من حتی از بعضی شنیدم که سه دوره قرآن ختم کردیم روی قبرمان که عذاب قبرمان برداشته شود! مگر انسان قرآن را برای عذاب قبر می‌خواند؟ قرآن را باید برای رسیدن به مطالبش خواند، برای رسیدن به آن نورانیتش خواند، برای رسیدن به آن مفاهیمش خواند. در آیات قرآن باید تأمل کرد، آیات قرآن آیات کلیدی است. انسان باید جلوی چشمش قرار بدهد، نه اینکه برای عذاب قبر، نه اینکه انسان کفن را می‌پوشد نماز شب در آن بخواند.

او پس قرن از یک جا می‌گذشت دید یک نفر قبر کنده در آن نماز می‌خواند. گفت چه کار می‌کنی. گفت نماز می‌خوانم. گفت برای چه؟ گفت برای اینکه عذاب قبر نداشته باشم. گفت چند سال است می‌خوانی؟ گفت: بیست سال. گفت: بیست سال است که از خدا داری دور می‌شوی. او پس فهمیده مطلب را، او پس رند است. او می‌داند که باید عذاب قبر را گذاشت کنار از فکر رفت بیرون، سؤال نکیر و منکر را گذاشت کنار، مسائل کنار گذاشت. وقتی که می‌گوید الله اکبر فقط خدا بیاید در نظر. الله اکبر قرض‌هایم را بدهم! الله اکبر درد کمرم خوب شود! الله اکبر فلان بیماری بد را دارم درمان شوم! الله اکبر ... تمام اینها چیست؟ توهمات است. تمام اینها تخیلات است. اینها هست، عذاب قبر و اینها هم هست آنها هم به جای خود. امیرالمؤمنین علیه السلام به ما راه یاد می‌دهد، مبنا دارد به ما نشان می‌دهد، معیار دارد در اختیار ما می‌گذارد می‌گوید من نماز نمی‌خوانم برای اینکه در بهشت بروم، من نماز نمی‌خوانم که در بهشت بروم. این همین است. آن نمازی که در آن باشد که انسان به بهشت برود دیگر آن نماز نیست. اینها دارند به ما یاد می‌دهند. این حرف از من نیست از خود ائمه این مسائل است و نماز نمی‌خوانم به خاطر اینکه جهنم نروم یعنی وقتی که می‌گویم الله اکبر اگر به تو بگویم جهنمی نیست. می‌رویم پی کارمان دیگر.

یک دفعه به رفقا گفتم. گفتم اگر از امشب، شب جمعه، در تاریخ فلان بگویند - حالا فرض است دیگر، فرض که اشکال ندارد - در امشب یک توقیعی از ناحیه حضرت بیاید که ما دیگر نماز را برداشتیم. می‌گوییم به به! یکی یک جعبه شیرینی می‌خریم و پشتک می‌اندازیم و دیگر تمام شد. جهنم درش بسته شد، سوختش تمام شد. این آتش‌ها دیگر همه خاموش شد! بنشینیم با خودمان فکر کنیم، اگر واقعاً این طور باشد چه حالی برای ما پیدا می‌شود خوشحال می‌شویم یا نه؟ اگر دیدیم خوشحال شدیم هان! قافیه را باختیم، قافیه را باختیم. یک فکری با خودمان بکنیم. من دارم معیارها را در اختیاران قرار می‌دهم. بنشینیم فکر کنیم. الحمدلله راحت شدیم بابا به عجب امام خوبی است! به به چقدر خوب است این امام بیاید یکی یکی بردارد، امشب نماز، هفته بعد روزه، هر هفته یکی یکی بیاید بردارد.

اما اگر مثل مرحوم قاضی، نه حالا مثل او، که بفرماید اگر در عالم برزخ یا روز قیامت خدا بگوید من دیگر نماز را برداشتم آنجا دیگر چه خاکی بر سر کنیم؟ او فهمیده است. اگر خدا روز قیامت بگوید ما از تو نماز نمی‌خواهیم این را دیگر چکار کنیم؟ او متوجه شده است که در این نماز چه خبر است. آن فهمیده کلام

امیرالمؤمنین علیه السلام را که می فرماید: من به خاطر جهنم نماز نمی خوانم به خاطر عقاب نمی خوانم، اصلاً در موقع نماز عقاب را در نظر نمی گیرم، اصلاً در موقع نماز به این خاطر نمی خوانم که اگر نخوانم عقاب است. ما این طوری نیستیم؟ خدایی ما این طور نیستیم؟ وقتی داریم نماز می خوانیم: بخوان نماز را، پشتش خوب است ها فلان است ها، برو زود بخوان. هیچ تا حالا فکر کردیم که الان دارد یک سعادت از ما از بین می رود، یک فیضی دارد می آید که منتظر است که ما می خوانیم یا نه؟ هیچ تا حالا به این فکر کردیم و با این نیت رفتیم نماز خواندیم آن وقت ببینیم چقدر فرق می کند. با این نیت تا به حال رفتیم به سمت نماز ظهر، نماز شب، مغرب و عشا و صبح یا نه آن است؟! بل وجدتك اهلاً للعبادة فعبدتك¹ تو را اهل عبادت یافتیم. باید من تو را عبادت کنم، وظیفه بندگی من است که تو را عبادت کنم، بیایم با تو راز و نیاز کنم، بیایم فقر خودم را به تو نشان بدهم، بیچارگی خودم را به تو نشان بدهم، آن موقعیت تو را در نظر بگیرم موقعیت خودم را در نظر بگیرم، حال کنم با تو، حال کنم. تو در مقام معبودیت تو در مقام ربّ و من در مقام عبودیت و در مقام مسکنت. خیلی شیرین می شود، خیلی مسئله فرق می کند. اینها کسانی هستند که توقف نکردند. توقف نکردند.

می گویند یک روز معروف کرخی که دربان امام رضا علیه السلام بود - بعضی از صاحبان تراجم به خلاف موقعیت او را تنزل دادند و این مسئله را مورد تردید قرار دادند و باید پاسخگو باشند - مستجاب الدعوه هم بود. افرادی که می آمدند پیش او می گفتند که می خواهیم سفر برویم یک دعایی برای ما بده. می گفت: خدا را به سر معروف کرخی قسم بدهید خدا برآورده می کند. می آمدند می گفتند! مگر می شود؟! معروف کرخی عجب آدمی است! مثل اینکه خیلی خودش را قبول دارد! یکی آمده بود سفر دریا داشت، یک چیزی نوشت گفت هر وقت که دریا طوفانی شد، در دست نگه دار جلوی آسمان، طوفان از بین می رود. رفت و دریا طوفانی شد و آمدند گفتند نوشته معروف، درآوردند تا نگه داشتند آرام شد اصلاً انگار نه انگار که طوفانی شده. بعد آن شخص وقتی که رفت با خودش گفت ببینم این چیست چه اسم اعظمی است که حتی یک ثانیه هم مهلت نداد. آخر این دواهایی که آدم می خورد گاهی اوقات دو ساعت بعد اثرش ظاهر می شود، بعضی ها یک ساعت، این چه بود که همان تا بیرون نیاورده دریا انگار از اول هیچ حرکتی نداشته. نگاه کرد دید نوشته: خدایا به سر معروف تو را قسم می دهم که این بلیه را برطرف کن گفت. ااا این هم دعا بود نوشته؟ بلند شوم بروم حساب او را برسم. وقتی که به مدینه برگشت در آن زمان امام رضا علیه السلام در مدینه تشریف داشتند. رفت و دید جناب معروف ایستاده و تا چشم معروف به او افتاد گفت: هان دریا طوفانی شد من را قسم دادی بعد هم آن کاغذ را باز کردی - مثل اینکه اصلاً آنجا خودش بوده است - گفت این چه چیز است؟ گفت: آن

1. عوالی الثالی العزیزة فی الأحادیث الدینیة، ج 2، ص 11.

سری که اینجا به این آستان ساییده شده است پیش خدا این قدر قیمت ندارد؟ آن سری که در آستان علی بن موسی الرضا ساییده، آن سر آیا پیش خدا ارزش ندارد؟! برو برو هر وقت گیر کردی به همین سر ما دعا کن خدا راحت می‌اندازد. ظاهراً این طور که نقل می‌کنند بر اثر ازدحام جمعیت در مرو وقتی که جمعیت خیلی فشار آورد مثل اینکه به دیوار خیلی فشار آورده شد و استخوان‌هایش شکست و به این کیفیت از دنیا رفت. وقتی که ایستاده بود و جمعیت می‌خواست وارد منزل حضرت بشود. البته بعضی اینها را مورد تردید قرار دادند چون حضرت در مرو بودند قبر معروف در بغداد است. ولی من خیال می‌کنم که شاید علتش این بوده و بعد حالا یا آمده به بغداد، مدتی طول کشیده و بعد از شهادت امام رضا علیه السلام آمده؛ و این علت برای کسالت و اشتداد کسالت بوده تا اینکه به بغداد رسیده فوت کرده. لذا می‌شود جمع کرد بین این علت برای ارتحال معروف و بین اینکه ایشان در بغداد هستند. ما هم زیارت کردیم مزار ایشان را در بغداد، معروف است خیلی مشخص است.

نکته اینجا است؛ یک روز روزه‌دار بود می‌گذشت از جایی، دید یک نفر سقا است - سقا که آب می‌آورند و آبشان را می‌فروشند - می‌گفت کیست که بیاید از این آب بخورد من دعا می‌کنم، خدا رحمت کند کسی که از این آب بخورد، رحم الله من شرب من هذا. بلند شد رفت گفت یک پیاله بده من، یک پیاله گرفت آن هم داد و دعایش کرد و گفت مگر تو روزه نبودی؟ گفت: چرا. گفت: چرا آب خوردی؟ گفت: دیدم این دارد دعا می‌کند گفتم این دیگر نزدیک‌تر است، دیگر حالا که دارد دعا می‌کند بلند شوم بروم این من را هم دعا کند. البته روزه روزه واجب نبود قطعاً روزه روزه مستحب بود. معروف چرا این کار را کرد؟ چون در عمل گیر نکرد. این بود. این عمل او عمل موحد است. این عمل موحد است. دیدید بعضی‌ها وقتی که وضو نمی‌توانند بگیرند عمداً می‌روند وضو می‌گیرند می‌گویند نماز بی‌وضو به ما نمی‌چسبد. این به آنجا می‌خورد، اینها در عمل گیر کردند. دیدید بعضی‌ها زخم معده دارند ناراحتی دارند موقع ماه رمضان می‌شود، آقا روزه بر شما حرام است، من حرام سرم نمی‌شود من ماه رمضان را باید روزه بگیرم! این در عمل گیر کرده است، در عمل گیر کرده است. خدا گفته که روزه واجب است برای کسانی که سالم هستند، برای کسانی که بیماری ندارند، برای کسانی که بیماری دارند روزه حرام است خدا می‌گوید من گفتم یا نه؟ می‌گوییم بله. چرا روزه می‌گیری؟ مگر روزه را من واجب نکردم؟ من هم می‌گویم تو نباید بگیری. اصلاً دو نفر سالم هستند چرا مریض؟ به یکی خدا می‌گوید شما روزه بگیر به این یکی می‌گوید در این ماه رمضان باید همین طور بنشینی و نگاه کنی. می‌گوید خدایا؟ خب ندارد، روزه را من واجب کردم به تو واجب می‌کنم، به تو واجب نمی‌کنم حرام می‌کنم. از تو این را می‌خواهم، من از تو این را می‌خواهم. این هم همان است.

باید انسان در خود عمل هم نباید متوقف بشود. باید در چه متوقف شود؟ در رضای الهی، خدا چه می‌خواهد، خدا چه می‌خواهد. آن وقت در بعضی از اوقات یا در همه اوقات اگر انسان رعایت این قضیه را

بکند انسان می فهمد نماز با تیمم نورانیتیش از نماز با وضو بیشتر می شود. چون در این نماز نفس کنار رفته است، خیالات در این نماز کنار رفته است، خیالات کنار رفته است. می داند این دیگر میل نفسانی است چون دلش می خواهد می شود نفس. ولی چون خدا گفته خدایا من تیمم می کنم می بیند این از آن اثرش بیشتر است. اینجا است که می گویند مراقبه، به اینجا می خورد. یعنی انسان به دنبال همانی باشد که دستور دارد، از خودش اضافه نکند کم وزیاد نکند، از خود کم وزیاد نکند. روغن داغش را بیشتر نکند، پیاز داغش و نعنائش را بیشتر نکند می گویند این قدر. وقتی که انسان خودش را به این کیفیت در آورد آن وقت نفس می شود نفس مطیع و موم، می شود موم. نفس موم هم به هر کیفیتی می شود در آید ما چه هستیم؟ سنگ خاره، سفت. گفت «حیران آن دلم که کم از سنگ خاره نیست»¹ تا این نفس موم نشود که آن مجسمه ساز نمی تواند او را به شکل یک شیء خاصی در بیاورد. باید نرم باشد. سفت، سفت است دیگر می شکند. چه جوری نرم می شود؟! سپردن دل به رضای الهی، سپردن دل به آن چه را که او می خواهد تسلیم باشد، آقا وضو بگیر وضو می گیریم. وضو نگیر نمی گیریم. روزه بگیر می گیریم، نگیر نمی گیریم. آن وقت اینجا دیگر اسراری هست که آدم باید برسد و صحبت در اینجا بسیار زیاد است.

پس بنابراین نتیجه صحبت این است آنچه که هدف است برای این مجالس توقف در مصیبت نیست بلکه استفاده ابزاری است از مصیبت برای رسیدن به ولایت. انسان به ولایت برسد. اما اگر انسان بخواهد خودش را بیاورد در مصیبت و دائماً فرو ببرد و دائماً کلنجار برود با خودش، دائماً دارد دور می شود، نه، این فایده ندارد دارد کار خودش را خراب می کند. انسان باید بنشیند، آن شخص دارد از سیدالشهدا می گوید، بخواهد نخواهد دل حرکت می کند، نفس حرکت می کند. حالا به هر کسی به همان ادراک خودش و در فضای خودش، دارد حرکت می کند. آرام است، دلش آرام است، دلش تلاطم ندارد.

در یک مجلسی بودیم و مصیبتی خوانده شده بود و اشعاری و نوحه و سینه زنی و این چیزها. من احساس کردم که بهتر نبود که در انتخاب این اشعار، در انتخاب این کلمات، در انتخاب این تعبیر یک کلمات خیلی با معناتر. آخر در روضه سیدالشهدا خیلی چیزها پیدا می شود، خیلی مسائل گیر آدم می آید نباید آدم به این چیزهای پایین خودش را گیر بدهد و در آنجا توقف کند. خیلی معانی در این جریان هست. کربلا هر لحظه اش یک صحنه است یک صحنه اُسوه و یک صحنه تعلیم، تعلیم، یاد بدهد. آن صحنه ها را انسان بیاورد و به شعر بیاورد که دل ها را تکان بدهد، بکند، دل ها را بکند و به آن فضا حرکت کند.

ان شاء الله که مقصود و منظور بنده از طرح این مسائل این باشد که آن آثار و آن برکاتی که بزرگان بر این - گونه مجالس مترتب کرده اند آنها برای ما حاصل بشود و با دائماً زیاد کردن این مسائل و طولانی کردن و اینها

1. دیوان حافظ، غزل 72:

نگرفت در تو گریه حافظ به هیچ رو حیران آن دلم که کم از سنگ خارا نیست

این مسائل پیدا نمی‌شود، این مطالب پیدا نمی‌شود. آنچه که آنها فرمودند. راه و روشی که آنها به ما تعلیم دادند این است که سیدالشهدا را انسان وسیله قرار بدهد برای رسیدن به توحید. به غیر از سیدالشهدا ما که را داریم؟ وسیله قرار بدهد. آیا با این گونه مجالس انسان به این نقطه می‌رسد؟ گمان نمی‌کنم، گمان نمی‌کنم برسد. وسیله قرار دادن سیدالشهدا یعنی آمدن سیدالشهدا را نه به عنوان یک موجودی که در هزار و چهار صد سال پیش بوده نه، سیدالشهدا را به عنوان یک فرد که الان در امشب حضور دارد. چه می‌خواهد از من چه می‌خواهد؟ از رفتار من چه می‌خواهد؟ از رفتارم در اجتماع چه می‌خواهد؟ از رفتارم با خانواده چه می‌خواهد؟ از رفتارم با رفیق چه می‌خواهد؟ از رفتار شخصی، عبادی، غیرعبادی، معاملات، اینها چه می‌خواهد، معاملات چه می‌خواهد؟

مگر به عمر سعد حضرت نفرمود به جای آن باغ‌هایی که ابن زیاد از تو بگیرد من از باغ‌های مدینه به تو می‌دهم این معامله است دیگر. البته حالا این ظاهر است اینکه چیز ظاهر است. این یعنی چه؟ یعنی اگر ما در یک جا گیر کردیم و دیدیم در این مسئله یک ایراد و اشکالی دارد نباید وارد شویم. نباید دنیا را بر آخرت ترجیح بدهیم. متأسفانه امروز فرهنگ مادی بر آن تصرفات ما و در اعمال ما حاکم است. این فرهنگ باید عوض شود و تبدیل به یک فرهنگ عاشورایی بشود، فرهنگ کربلایی بشود و آن فرهنگی که انسان را با روح و روان و جان سیدالشهدا علیه السلام آشنا می‌کند.

اللهم صل علی محمد و آل محمد